



الحدیقه الاولی: فیما اردت تقدیمه

خلاصه حدیقه اول

۱- علم نحو

تعریف: علم به قواعدی است که بواسطه آن قواعد حالات کلمات عرب از جهت اعراب و بنا، فهمیده می شود.
فایده: حفظ زبان از خطای در گفتار
موضوع: (کلمه و کلام)

تعریف کلمه: لفظی است که به صورت مفرد وضع شده یعنی مرکب نیست.
اقسام کلمه: (اسم، فعل، حرف)

تعریف کلام: لفظی است که فایده می دهد مخاطب را بوسیله اسناد یعنی نسبت یک کلمه به کلمه ای دیگر بگونه ای که سکوت بر آن صحیح باشد.

اقسام کلام: (اسمی، فعلیه)

اسمی: جمله ای که با اسم شروع می شود.

فعلیه: جمله ای که با فعل شروع می شود.

۲- اسم

تعریف: کلمه ای است که معنایش مستقل است و زمان ندارد.

اقسام (ذات، معنی، نکره - موخه، مذکر - مؤنث)

ذات: اگر اسمی برای ذاتی وضع شده باشد به آن اسم عین گویند، مانند: زید

معنی: اگر اسمی برای معنایی وضع شده باشد به آن اسم معنی گویند. مانند: ضرب

معرفه: اسمی است که دلالت برشیء مشخص می کند مانند زید

نکره: اسمی که دلالت برشیء نامشخص می کند مانند: رجل

مذکر: اسمی که در آن علامت تأنیث وجود ندارد

مؤنث: (حقیقی - مجازی، لفظی - معنوی)

حقیقی: کلمه ای که دال بر موجودی است که حقیقتاً دارای خصوصیات زنانه است. مانند: هند

مجازی: کلمه ای که فقط با آن معامله مؤنث می کنند ولی حقیقتاً مؤنث نیست. مانند: جهنم

لفظی: کلمه ای که در لفظش علامات تأنیث (تاء تأنیث، الف مقصوره، الف ممدود) وجود دارد.

معنوی: کلمه ای که در لفظش علامت تأنیث وجود ندارد.

۳- فعل

تعریف: کلمه ای است که معنایش مستقل است و مقترن به یکی از زمانهای سه گانه می باشد

اقسام: (ماضی - مستقبل و حال - امر)

تعریف ماضی: فعلی که وضع برای زمان گذشته شده باشد مانند: ضَرَبَ زِدٌ در گذشته
خصوصیات ماضی: «تا» های چهارگانه مختص ماضی است تَ تِ تٌ و مبنی بفتح است مگر صیغه یک ناقص الفی رمی، صیغه سه ضربوا و صیغه ۶ تا ۱۴ ماضی

تعریف مستقبل و حال: فعلی است که وضع برای زمان حال یا آینده شده است و معرب می باشد.

خصوصیات مستقبل و حال: سین و سوف، «لم» که از جوازم است، حروف اتین

تعریف امر: فعلی که فقط وضع برای زمان حال شده است و راه تشخیص آن این است که معنای امری دارد و مبنی است بر آنچه که مجزوم به آن می شود
خصوصیتش: قبول نون تاکید خفیفه - ثقلیه

۴- اعراب و بنا

اعراب: اثری است که به درخواست عامل ایجاد شده است. (لفظی و تقدیری)

انواع اعراب:

رفع: مشترک در اسم و فعل

نصب: مشترک در اسم و فعل

جر: مخصوص اسم

جزم: مخصوص فعل

بنا: کیفیتی است در آخر کلمه که به درخواست عامل ایجاد نشده است.

انواع بنا:

ضمه: مختص اسم است و حرف

کسره: مختص اسم است و حرف

فتحه: در تمامی کلمات ۳ گانه (اسم، فعل، حرف) وجود دارد.

سکون: در تمامی کلمات ۳ گانه (اسم، فعل، حرف) وجود دارد.

۵- علائم اعراب (رفع، نصب، جر، جزم)

علائم رفع

۱. ضمه: در اسم مفرد «زید»، در جمع مونث سالم «مسلمات»، در جمع مکسر «رجال»، در صیغه خمسه فعل مضارع «يَضْرِبُ، تَضْرِبُ،...»
۲. الف: در مثنی و ملحقاتش «مُسْلِمَان، اثنان»
۳. واو: در جمع مذکر سالم و ملحقاتش «مُسلِمون»، در اسماء خمسه با حفظ شرایط مفرد، مکبر و مضاف به غیر یاء متکلم باشد «ابوک»
۴. نون: در افعال خمسه «یضربان»

علائم نصب

۱. فتحه: در اسم مفرد «زیداً»، در جمع مکسر «رجالاً»، در صیغه خمسه فعل مضارع «أَنْ يَضْرِبَ»
۲. کسره: در جمع مونث سالم و ملحقاتش «مسلمات»
۳. الف: در اسماء سته با شرایط «اباک»
۴. حذف نون: در افعال خمسه «ان يَضْرِبَا»
۵. یاء: در جمع مذکر سالم و ملحقاتش و مثنی و ملحقات «مسلمین»

علائم جر

۱. کسره: در اسم مفرد منصرف «بزید»، در جمع مکسر منصرف «برجال» در جمع مونث سالم و ملحقاتش «بمسلمات»
۲. فتحه: در اسم غیر منصرف «بفاطمه»
۳. یاء: در اسماء سته با شرایط بابیک، در مثنی و ملحقاتش «بمسلمین»، در جمع مذکر سالم و ملحقاتش «بمسلمین»

علائم جزم

۱. سکون: در صیغه خمسه صحیح الاخر «لم يَضْرِبْ»
۲. حذف: حروف عله در صیغه خمسه غیر صحیح الاخر «لم يدع»، نون در افعال خمسه «لم يَضْرِبَا» طبق تقسیم بندی ای که گفته شد صفحه قبل، اعراب یا :
 ۱. ظاهری است که در رفع: ضمه، در نصب: فتحه، در جزم: سکون، در جر: کسره.
 ۲. و یا نیابتی است در بقیه موارد اعراب ملحقات چيستند :در ظاهر شبیه مثنی و جمع هستند ولی معنای آنها ندارند مانند عرفات، اثنین؛ شرایط صحیح تشبیه و جمع در آنها وجود ندارد سنه: سنون؛ مفردی از جنس خود ندارند. اولو: اولات - ذو: ذات؛ و یا اصلاً مفرد ندارند کلا - کلتا

۶- اعراب تقدیری

رفع و نصب و جر در: اسم مقصور «جاء، رایت، مررت، بموسی»، اسم مضاف به یاء متکلم «جاء، رایت، مررت، بگرامی»، فعل مضارع موکد به نون تاکید غیر مباشر «أن، لم، یضربان»

رفع وجر: در اسم منقوص «جاء القاضی، رایت القاضی، مررت بالقاضی»

رفع و نصب: در صیغه خمسسه فعل مضارع (ناقص الفی) «یخشی، أن یخشی، لم یخشی»

رفع به تنهایی: صیغ خمسسه ناقص واوی ویایی «یدعو، أن یدعو، لم یدعو»، جمع مذکر سالم مضاف به یاء «مسلموی»

الحدیقه الثانیه: فیما یتعلق بالاسماء

خلاصه حدیقه دوم:

۱. معرب

الف) مرفوعات: «فاعل، نائب فاعل، مبتداء، خبر! نواسخ»

ب) منصوبات: «مفعول به - مفعول مطلق، مفعول له - مفعول معه، مفعول فیه - منصوب بنزع خافض، حال - تمییز»

ج) مجرورات: «مضاف الیه - مجرور»

د) منصوب و غیر منصوب: «مستثنی - باب اشتغال، منادی «تعریف، اقسام، توابع منادی»، عدد و معدود».

۲. مبنی: ۱- ضمیر، ۲- موصول «حذفی، اسمی»، ۳- مرکب

۳. توابع: نعت، بدل، عطف به حروف، عطف نسق، تاکید

۴. اسماء عامل: مصدر، اسم فاعل، اسم مفعول، صیغه مشبهه، اسم تفضیل

۵. غیر منصرف

• ۱. معرب

الف) مرفوعات:

فاعل:

تعریف: کلمه ای است که: فعل آن به آن اسناد داده می شود،

اقسام: (اسم ظاهر و ضمیر مستتر)

اسم ظاهر مثل قام زید

ضمیر: بارز ، مستتر

ضمیر مستتر: «یا واجب است: صیغه ۷ امر، صیغه ۷ مضارع، صیغه ۱۳ مضارع، صیغه ۱۴ مضارع، فعل استثناء، فعل تعجب یا جایز است: صیغه ۱ ماضی و ۴ ماضی، صیغه های ۱ و ۴ مضارع»

حالات فاعل و فعل

اگر فاعل مذکر است ، فعلمان: واجب التذکيه است

اگر فاعل مؤنث است یا ضمیر است که فعلمان: واجب التانیث است یا ظاهر است

الف) اگر مؤنث حقیقی که اگر بدون فاصله با فعل باشد فعلمان: واجب التانیث است و اگر با فاصله (اگر فاصله به إلاً باشد جایز الوجهین است و مذکر آوردن بهتر است، و اگر فاصله به غیر از إلاً باشد جایز الوجهین است و مؤنث آوردن بهتر است).

ب) اگر فاعلمان ظاهر و مؤنث مجازی بود ، فعلمان جایز الوجهین است.

فاعل درباب نعم وئس: اگر فاعلمان مؤنث حقیقی باشد مطلقاً مذکر آوردن بهتر است.

موارد تقدم فاعل به مفعول وبالعکس:

واجب است: جایی که ترس از اشتباه فاعل با مفعول پیش بیاید، جایی که فاعل ضمیر متصل و مفعولمان مقدم باشد، جایی که مفعولمان محصور به « إلاً یا إئما » شده باشد.

ممتنع است: به فاعلمان ضمیری چسبیده باشد که به مفعول برمی گردد، مفعول ضمیر متصل و فاعل اسم ظاهر باشد، فاعل، محصور به «الایا انما» باشد.

جایز است: درغیر از موارد فوق

نائب فاعل:

تعریف: مفعولی که جانشین فاعل بشود

نکات:

۱. آنچه نمی توانند نائب فاعل قرار گیرند (مفعول دوم باب علمت، مفعول سوم باب اعلمت، مفعول له و مفعول معه)،

۲. در صورت وجود مفعول به در کلام چیز دیگری نمی تواند نایب فاعل شود،
۳. اگر مفعول به وجود نداشت هر کدام از مفعول فیه، مطلق و جار و مجرور که در جمله وجود داشته باشد، نایب فاعل قرار می گیرد.

مبتدا :

اقسام: (اسمی - وصفی)

تعریف اسمی: اسمی است مسندالیه که مجرد از عوامل لفظیه باشد.
تعریف وصفی: وصفی است مسند به که بعد از نفی یا استفهام می آید و ما بعدش را رفع می دهد.

توضیح مبتدای وصفی:

- ۱- منظور از وصف همیشه اسم فاعل یا مفعول یا صفت مشبیه می باشد.
- ۲- فاعل آن وصف همیشه اسم ظاهر یا ضمیر متصل مرفوعی می باشد .
- ۳- ماقبل و صفمان همیشه حرف استفهام با نفی می آید .
- ۴- فاعل آن، آنرا کفایت می کند از گرفتن خبر فلذا فاعلش سد مسد خبرش است.

موارد وجوب حذف خبر :

- ۱- خبرمان دلالت بر همراهی می کند و ما بعد مبتدا یک واو عطف به معنای معیت بیاید مثل کل صانع و ما صنع) .
- ۲- مبتدا مان مصدری مضاف یا اسم تفضیلی که مضاف به یک مصدر مضاف است باشد و ما بعدش حالی بیاید که صلاحیت خبر واقع شدن ندارد (ضربنی زیداً قائماً) .
- ۳- اگر ماقبل مبتدا و خبرمان لولای غالبیه امتناعیه بیاید (لولا علی لهلك عمر لعنه الله) .
- ۴- مبتدامان صریح در قسم باشد (لَعْمُرُكُ لَا قَوْمَنَّ)

خبر:

تعریف: لفظی است مجرد از عوامل لفظیه که مخبر به می باشد.

اقسام خبر: (جمله - مفرد «جامد - مشتق»)

جامد: مثل الکلمة لفظاً، که در این صورت مطابقتش با مبتدا لازم نیست.

مشتق: یا اسم ظاهر را رفع می دهد مانند: هند قائم ابوها که مطابقت با مبتدا لازم نیست. یا ضمیر را رفع می دهد مانند: هند قائمه که مطابقتش با مبتدا لازم است.

• نواسخ ابتدائیت

افعال ناقصه:

معرفی: کان - صار - اصبح - امسى - اضحى - ظل - بات - لیس - ما برح - ما فتى - ما انفک - مازال - مادام.
عمل: رفع به اسم و نصب به خبر
تقدم خبر این افعال بر اسمشان: درهمگی افعال جایز است.
تقدم خبر بر خود افعال: در غیر از ۵ مورد آخر تقدم بر بقیه افعال جایز است.
تامه استعمال شدن این افعال: در غیر از فتى، لیس، زال: تامه شان نیز استعمال شده
عمل متصرفات این افعال: متصرفاتشان نیز مانند خودشان عمل می کنند.

اختصاصات «کان»:

- ۱- جایز است حذف نون در کان به شرط اینکه: مضارع، مجزوم، جزمش به سکون، عدم اتصال به ضمیر منصوب، عدم اتصال به حرف ساکن
- ۲- حذف کان و اسمش بعد از اِنْ و لو شرطیه کثیر ولی حذف کان و خبرش در این مواضع قلیل است و در جمله جزا حذف مبتدا و ثبوت خبرش کثیر است.

حروف مشبیه بالفعل:

معرفی: اِنْ، اَنَّ، کَانَ، لیت، لکن، لعلّ
عمل: نصب به اسم و رفع به خبر
تقدم ۲ معمولش بر خود حروف: جایز نیست مطلقاً چه خبر و جار و مجرور باشند یا نباشند.
تقدم خبر بر اسم این افعال: در ظرف و جار و مجرور جایز است و در غیرش جایز نیست.
فتح و کسر همزه اِنْ: اگر بتواند مصدر به جای این حروف و اسم و خبرش بیاید، فتحه می گیرد و جوباً. اگر نتواند مصدر به جای آنها قرار گیرد، کسره می آید و جوباً. اگر هر ۲ مصدر قرار دادن و غیر مصدر (جمله) قرار دادن صحیح باشد جایز الوجهین است.
عطف بر اسم این حروف: قبل از آمدن خبر معطوفمان منصوب است. اما بعد از آمدن خبر (در کان، لیت لعلّ حتماً معطوفمان منصوب است. در اِنْ، اَنَّ و لکن هم نصب و هم رفع معطوفمان جایز است اِنْ زیداً قائماً و عمرأ - و عمرو.

ما و لای شبیه به لیس:

عمل: رفع به اسم و نصب به خبر
وجوه شباهت با لیس: هم در معنا و هم در عمل شبیه لیس هستند.

شرایط عمل:

مشترک در هر ۲: بشرط اینکه نفی آنها باقی بماند و بوسیله *إلا* نشکنند، و ترتیب اسم و خبرشان از بین نرود
مختص: درما: بعد از *أَنْ* زائده نیاید و درلا: دو معمولش نکره باشند.
نکته: گاهی به *لا* «تاء» تانیث اضافه می شود و در این صورت مخصوص زمانها می گردد که اسمش غالباً حذف می گردد
مثل *وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ*

لای نفی جنس:

عمل: نصب به اسم و رفع به خبر
شرایط عمل: ۱- حرف جر بر آن داخل نشوند، ۲- هر دو معمولش نکره باشند، ۳- بین خودلا و اسمش فاصله ای نیفتد،
۴- چنانچه بین لا و معمولش فاصله ای بیاید یا اسمش معرفه باشد ملغی از عمل می شود و واجب است لا بار دیگر با یک اسم دیگر تکرار شود.
اعراب اسم لا: اگر اسم لا مضاف باشد لفظاً منصوب می گردد اگر اسم لا شبه مضاف باشد لفظاً منصوب می گردد، اگر اسم لا غیر از این موارد باشد محلاً منصوب و لفظاً مبنی بر علامت فتح است.

افعال مقاربه:

تعریف: افعالی هستند که دلالت بر نزدیکی، امید، یا شروع خبر برای اسم می کنند.
اقسام: (افعال قرب، افعال رجا، افعال شروع)
افعال قرب: دلالت بر نزدیکی حصول خبر برای اسم می کنند. *كَادَ - كَرَبَ - أَوْشَكَ*
افعال رجا: دلالت بر امید حصول خبر برای اسم می کنند. *عَسَى حَرَى إِخْلُوقَ*
افعال شروع: دلالت بر شروع حصول خبر برای اسم می کنند. *طَفِقَ أَنْشَأَ جَعَلَ أَخَذَ عَلَّقَ*
عمل: مانند افعال ناقصه می باشد. رفع به اسم و نصب به خبر این افعال همیشه جملاتی هستند که با مضارع شروع می شوند.
خبر این افعال: در *كَادَ* و *كَرَبَ* غالباً خبر بدون *أَنْ* می آید، در *أَوْشَكَ* و *عَسَى* غالباً خبر با *أَنْ* می آید، در *أَنْشَأَ* و *طَفِقَ* همیشه خبر بدون *أَنْ* می آید.
تصرف و عدم تصرف این افعال: *كَرَبَ*، *عَسَى* و *أَوْشَكَ* غیر متصرف تام هستند فقط ما ضی دارند، *كَادَ*، *أَوْشَكَ*، *طَفِقَ* غیر متصرف ناقص هستند علاوه بر ماضی مضارع هم دارند.

• (ب) منصوبات:

مفعول به :

تعریف: فضله است که فعل بر آن واقع می شود.
تقدم و تاخرش از فاعل: اصل در مفعول تاخر از فاعل است اما گاهی جوازا و گاهی وجوبا از فاعل مقدم می شود که بحثش در فاعل گذشت.
تقدم مفعول به از فاعلش :
جوازی: برای فهماندن معنای حصر مفعول به
وجوبی: در جایی که مفعولمان صدارت طلب است.

مفعول مطلق:

تعریف: مصدری است که تاکید عاملش را می کند و یا نوع و عدد عاملش را بیان می کند.
اقسام: (تأکیدی - نوعی - عددی)
تأکیدی: که همیشه مفرد است.
عددی: که دارای مفرد، مثنی، و جمع می باشد. (ضربت - ضربات - ضربتین - ضربه)
نوعی: اختلافی است

حذف عامل مفعول مطلق:

جوازی: هر جایی که قرینه داشته باشیم قدمت قدم ما فخر خیر مقدم .
وجوبی: (سماعی: شکرأ - سقیأ - رعیأ)
۳. قیاسی: ۱- مفعول مطلق برای تفضیل مضمون جمله ماقبل آمده باشد.
۲- مفعول مطلق، موکد خودش باشد.
۳- مفعول مطلق موکد غیر خودش باشد.
۴- مفعول مطلق محصور با إلا یا انما باشد و صلاحیت خبر واقع شدن نداشته باشد.
۵- مفعول مطلق مکرر، عاملش خبر و خودش صلاحیت خبر واقع شدن نداشته باشد.
۶- مفعول مطلق مابعد جمله ای بیاید که مشتمل بر اسمی به معنای مفعول مطلق و صاحب آن باشد و مفعولمان برای تشبیه واز افعال جوار می باشد.
۷- مفعول مطلق تشبیه مضاف باشد.

مفعول له:

تعریف: اسم منصوبی است که عاملش برای تحصیل یا حصول آن انجام گرفته است.
اقسام: (تحصیل - حصولی)
تحصیلی: عاملی برای ایجاد مفعول له انجام شده است. ضربته تأدیباً

حصولی: عامل برای وجود مفعول له انجام شده است. قعدتُ عن الحرب جُبناً
شرایط: ۱- مصدر باشد. ۲- با عاملش اتحاد فاعلی داشته باشد. ۳- با عاملش اتحاد زمانی داشته باشد.
نکته: اگر یکی از شرایط را نداشته باشد با «لام» جاره می آید

مفعول معه:

تعریف: اسمی است که بعد از واو بمعنی «مع» می آید تا همراهی کند معمولش عاملش را.
عاملش: فعل می باشد ولی در کتاب عوامل فی النحو گفته «واو» می باشد.
تقدمش بر عامل: جایز نیست چون این واو شبیه به حرف عطف است و از آنجا که تقدم معطوف بر معطوف علیه جایز نیست تقدم مفعول معه بر عاملش نیز جایز نیست.

حکم جواز عطف:

در «سرتُ وزیداً» اگر واو را عاطفه در نظر گرفته و بگوئیم سرتُ وزیدٌ قبیح است زیرا عطف اسم ظاهر به ضمیر متصل مرفوعی دارای ۳ شرط بود و اینجا هیچ یک را نداریم.
در «مالک وزیداً» اگر بگوئیم مالک وزیدٌ بنا بر عاطفه بودن واو قبیح است زیرا عطف بر مجرور حرف جر بدون اعاده جار قبیح است.
در «سرتُ انا وزیداً» عاطفه گرفتن واو جایز است زیرا یکی از شرایط را دارد سرتُ انا وزیدٌ
در «ضربتُ زيدا وعمراً» عاطفه گرفتن واو واجب است زیرا هر جایی که در یک حالت اعرابی هم عاطفه گرفتن جایز بود وهم معیت باید واو را عاطفه گرفت چون در واو عاطفه بودن می باشد .

مفعول فیه:

تعریف: اسم مکان مبهم یا اسم زمان یا به منزله یکی از اینها است که منصوب است و عامل نصب آن فعل یا شبه فعلی است که در آن زمان یا مکان انجام شده است.

حالات ظرف:

اسم زمان: ۱- محدود (معین) مثل صلیت یوم الجمعة، ۲- مبهم (نامعین) مثل صلیتُ دهرأً
اسم مکان: ۱- محدود که همیشه با حرف جرمی آید، ۲- مبهم مثل صلیتُ خلفک.
نکته: در مثال دخلتُ الدارَ کلمةً «دار» مفعولٌ به است علی الصبح و بنا بر قولی کلمه «فی» به علت زیادی استعمال حذف شده و «دار» مفعول فیه است. یا اینکه اگر «دخل» را لازم در نظر بگیریم می توان منصوب به نزع خافض گرفت.

منصوب به نزع خاقص :

تعریف: آن اسمی است که یا صریح ویا موول است و منصوب می شود بوسیله فعل لازم به حذف حرف جر

اقسام: (سماعی - قیاسی)

سماعی: هرگاه مجرورمان اسم صریح باشد و آن به شرطی است که عرب سماع واستعمال کرده باشد مانند ذهبتُ الشامَ
قیاسی: هرگاه مجرورمان اسم موول باشد می توان قیاساً «من» یا هر حرف جر دیگری را حذف کرد مانند عجتُ من
أنَّ زیداً قائمٌ عجتُ أن زيدا قائم

تمییز:

تعریف: نکره ای است که از بین برنده ابهامی که از ذات یا نسبت بوجود آمده می باشد.

اقسام: (از ذات - از نسبت)

از ذات: یا از مقدار که غالباً تمییز اینگونه است وجرش دراینصورت کم است، یا از غیر مقدار، که قلیلاً تمییز اینگونه است
ولیکن جرش دراینصورت زیاد است.

از نسبت: یا نسبت داخل جمله می باشد إشتعل الرأس شیباً، یا نسبت داخل شبه جمله می باشد زیدٌ طیبٌ تعساً، یا
نسبت داخل اضافه می باشد لله درّه فارساً.

نکات:

- ۱- اگر تمیز مان مشتق باشد احتمال حال بودنش می رود،
- ۲- عامل در تمییز از ذات، ذات است و در تمییز از نسبت ، فعل یا شبه فعل می باشد،
- ۳- ممیزمان اگر مرفوع بود بنابراین است که در کلام فاعل یا نائب فاعل است و تمییز در معنا همانگونه می باشد و اگر
ممیز منصوب بنابر مفعولیت بود، تمییزمان نیز در همان معناست.

حال:

تعریف: وصفی است که بیانگر هیئت و حال صاحب خودش می باشد و نعت نیست.

اقسام: (منتقله ، ثابتة ، جامده ، مشتقه ، مقارنه ، مقدره)

منتقله: حالی که گاهی در صاحبش می باشد و گاهی نمی باشد.

ثابتة: حالی که همیشه در صاحبش می باشد.

جامده: حالی که از کلمه دیگری گرفته نشده و جامد است.

مشتقه: حالی که از کلمه دیگری گرفته شده و جزء مشتقات است.

مقارنه: حالی که زمانش با زمان عاملش تقارن دارد.

مقدره: حالی که زمانش با زمان عاملش تقارن ندارد.

احکام همیشگی و غالبی حال: همیشه نکره است و غالباً منتقله و مشتقه و مقارنه است.

تقدم حال بر ذوالحال: مقتضای اصل تقدم ذوالحال بر حال است، اگر ذوالحال مجرور باشد، تقدم آن واجب است، اگر ذوالحال نکره محضه باشد تأخرش واجب است.

تقدم حال بر عاملش: هرگاه حالمان صدارت طلب باشد تقدمش واجب می شود.

حال از مضاف الیه

۱. اگر با حذف مضاف مشکلی در جمله وارد نشود بل نَتَّبِعَ مِلَّتِ اِبْرَاهِيمَ حنیفاً.

۲. اگر مضاف بعضی از مضاف الیه باشد وجه هند راکباً.

۳. عامل در حال، همان مضافی که عامل در مضاف الیه است باشد ذهابک و هالک مسرعاً.

فرق حال با تمییز

غالباً تمییز جامد است به خلاف حال

تمییز هیچوقت به صورت جمله نمی آید به خلاف حال

تقدم تمییز بر عاملش جایز نیست علی الاصح به خلاف حال

• (ج) مجرورات :

مجرور به حرف جر:

تعریف: کلمه ای که نسبت داده می شود به آن کلمه ای دیگر بواسطه حرف جر ملفوظ

مشهورترین حروف جر :

۱- مورد که هم اسم ظاهر وهم ضمیر را جر می دهند عبارتند از: مِنْ، اِلَى، فِی، عِن، عَلَی، بَاء، لَام.

۲- مورد که فقط اسم ظاهر را جر می دهند عبارتند از مُنْذُومٌ (مختص زمان) رَبُّ (مختص نکره) تاء (مختص اسم الله)

حتی، کاف، واو، (برسر هر اسم ظاهری می آیند).

مضاف الیه:

تعریف: اسمی است که نسبت داده می شود به آن اسم دیگری بواسطه حرف جر مقدر اراده شده

اسماء ممتنع الاضافه: معارف، اسماء شرط، اسماء استفهام

اسماء دائم الاضافه:

به جمله إذا، إذ، حیث

به مفرد: هم به ضمیروهم به اسم ظاهر: کلا کلتا، عند، لدی، سوی.

فقط به اسم ظاهر: أولو، ذو، وفروعاتشان

فقط به ضمیر: وحده، لَبَّیک، سعدیک، حنالیک، دوالیک

اقسام اضافه: (لفظیه - معنویه)

۱- لفظیه: اضافه صفت به معمولش ضارب زید

۲- معنویه: الف) اضافه غیر صفت به چیز دیگری غلام زید، ب) اضافه صفت به غیر معمولش ضارب المدینه.

فواید اضافه لفظیه: کسب تخفیف می کند ضارب زیداً: ضارب زید

فواید اضافه معنویه: اگر مضاف الیه معرفه باشد کسب تعریف می کند، و اگر مضاف الیه نکره باشد کسب تخصیص می کند.

نکات:

۱. گاهی موارد مضاف مذکر از مضاف الیه مونث کسب تانیث می کند و بالعکس مضاف مونث از مضاف الیه مذکر کسب تذکیر و این به این شرط است که در معنا با وجود مضاف الیه بی نیاز از مضاف شویم شرقت صدر القناه من الدم

۲. نون تنوین و نون عوض از تنوین در مثنی و ملحقاتش از مضاف حذف می شوند. ضاربان زیداً: ضربازید

۳. در اضافه معنویه: اگر مضاف الیه جنس مضاف باشد حرف «من» در تقدیر است، اگر مضاف الیه ظرف مضاف باشد حرف «فی» در تقدیر است، اگر مضاف الیه غیر از موارد فوق باشد حرف «لا» در تقدیر است.

• (د) منصوب و غیر منصوب

مستثنی:

تعریف: آنچه بعد از ازا و اخواتش ذکر می شود تا دلالت کند بر اینکه آنچه به ماقبل نسبت داده شده به آن نسبت داده نمی شود اگر چه حکمی باشد (منظور استثناء منقطع).

اقسام: (متصل، منقطع، مفرغ، تام، موجب، غیرموجب)

متصل: که مستثنی هم از جنس مستثنی منه وهم داخل در آن باشد جاء القوم الا زیداً

منقطع: که مستثنی یا از جنس مستثنی منه نیست و یا داخل در آن نیست جاء القوم إلا حمراً

مفرغ: که مستثنی منه در کلام ذکر نشده باشد ما جاء إلا زیداً

تام: که مستثنی منه در کلام ذکر شده باشد.

موجب: کلامی که ابتدایش نفی نهی یا استفهام نباشد.

غیر موجب: کلامی که ابتدایش یکی از نفی نهی یا استفهام باشد.

اعراب مستثنی:

الف) مفرغ: مستثنی به حسب عوامل اعراب نقش می گیرد.

ب) تام: اگر موجب است متصل و منقطع هر دو منصوبند و اگر غیرموجب است یا متصل است که هم نصب جایز است و هم بدلیت از ماقبل و بدلیت بهتر است ما فعلوه إلا قلیل — قلیلاً. و اگر منقطع است که حجازیون می گویند نصب، تمیمیون گویند جایز الوجهین است

مستثنی به اخوات إلا:

خلا، عدا، حاشا: اگر فعل هستند مستثنی منصوب می شود بنا بر مفعولیت، اگر حرف جر هستند مستثنی مجرور میشود
لیس ولا یکون: مستثنی منصوب می شود بنا بر خبریت
ما خلا و ماعدا: مستثنی منصوب می شود بنا بر فعلیت
غیر وسوی: مستثنی مجرور می شود بنا بر مضاف الیه

نکات:

۱. فاعل، خلا، عدا و حاشای فعلی، ما خلا، و ماعدا و اسم لیس و لایکون ضمیر مستتر به استتار و جوبی می باشد .
۲. اعراب غیر، مثل اعراب مستثنی به إلا می باشد و سوی ترد عده ای همینطور نزد وعده دیگر ظرف است.

باب اشتغال:

تعریف: هرگاه مشغول شود عاملی در ضمیر اسم مقدم خودش یا متعلق آن اسم مقدم، به جای آنکه آن عامل نصب دهد خود آن اسم را برای آن اسم مقدم پنج حالت است که در حالات نصبی آن اسم مقدم باب اشتغال درست می شود.

حالات اسم مقدم:

۱. واجب النصب (باب اشتغال واجب است): هرگاه اسم مقدم بعد از کلمه ای بیاید که آن کلمه فقط بر فعل داخل می شود مانند ادات شرط - تحضیض
۲. واجب الرفع (باب اشتغال ممتنع است): هرگاه اسم مقدم بعد از کلمه ای بیاید که آن کلمه فقط بر سرا اسم میاید مانند اذا فجائیة، ۲- هرگاه بین اسم مقدم و عاملش صدارت طلبی فاصل شود
- راجح النصب (باب اشتغال ارجح است): ۱- هرگاه عاملمان فعل طلبی باشد، ۲- هرگاه اسم مقدم بر سر کلمه ای بیاید که آن کلمه غالباً بر سر فعل می آید مانند همزه استفهام
۳. هرگاه با نصب اسم مقدم تناسب دو جمله در عطف رعایت شود

۴. متساوی الامرین (باب اشتغال و عدمش مساوی است): هرگاه هم با نصب وهم با رفع تناسب دو جمله در عطف رعایت شود.

۵. راجح الرفع (غیر باب اشتغال ارجح است) در غیر از موارد فوق.

• منادی:

تعریف: آنچه با حرف ندا خوانده می شود

حروف ندا: برای بعید ای، و، آیه، هیا، برای متوسط أ، برای قریب یا.

شرایط منادی: ضمیر نباشد، خالی از الف و لام باشد به غیر از اسم الله

حذف حرف ندا :

۱- ممتنع است در: اسم جنس منادی، اسم مندوب، مستغاث، اسم اشاره

۲- واجب است در اللهم

۳- جایز است در غیر از موارد فوق بالقرینه

اقسام منادی و اعرابش:

۱- منادی مفرد معرفه، نکره مقصوده: مبنی بر علامت رفع

۲- منادای نکره غیر مقصوده، مضاف وشبه مضاف: منصوب

۳- مستغاث: یا با لام مفتوحه و یا با «الف» می باشد.

توابع منادا:

الف) بدل: کالمستقل (یعنی فرض کنیم بدل ما همان منادای ماست)

ب) عطف به حروف :

۱- اگر «ال» دارد خلیل می گوید مرفوع است، یونس: منصوب است، مبرد: اگر «ال» زائده باشد مرفوع است، اگر «

ال» غیر زائده باشد منصوب است

۲- اگر بدون «ال» است کالمستقل

ج) صفت، تأکید و عطف بیان: اگر تابعمان مضاف است: منصوب مطلقاً - و اگر مفرد است یا منادا، معرب است:

منصوب و یا منادا مبنی است: رفع حملاً علی اللفظ و نصب حملاً علی المحل

نکته: اگر منادامان قبل از ندا مبنی بود یا از کلماتی بود که ضمه در آن مقدر می شود تابعش منادایی است که لفظاً

مبنی برضم شده است و به اعتبار نصب محلی آنها محلاً منصوب می شود.

عدد

۱. از ۳ تا ۱۰: از جهت تذکیر و تانیث مخالف معدودند و معدود جمع است و مجرور

۲. از ۱۱ تا ۱۹: جزء دومشان مطابق معدود و جزء اول در ۱۳ تا ۱۹ مخالف معدود و ۱۱ و ۱۲ مطابق معدود و از ۱۱ تا ۱۹ هر دو جزءشان مبنی است غیر از جزء ۱۲ معدود ۱۱ تا ۱۹ مفرد است و منصوب
۳. اعداد ۲۰، ۳۰، و... تا ۹۰: در مذکر و مونث یکسان استعمال می شدند معدودشان مفرد و منصوب
۴. از ۲۱ تا ۲۹، ۳۱ تا ۳۹ و... ۹۱ تا ۹۹: اول یکانشان می آید و بعد دهگان که در همگی ۱ و ۲ موافق معدود و ۳ تا ۹ مخالف معدود می باشد. معدودشان مفرد و منصوب.
۵. و ۲۰۰، ۱۰۰۰، ۲۰۰۰: و هزاران: مآت و مآتان - ألف، ألفان، و آلاف.

نکات:

- ۱- اعدادی که از ۲ جزء تشکیل شده اند از جهت تذکیر و تانیث جزء دومشان همیشه موافق معدود و جزء اولشان مخالف معدود می باشد و ۱ و ۲ ها که آنها هم موافق معدودند.
- ۲- برای نوشتن اعداد بزرگ آنها را به معدودهای کوچک تبدیل می کنیم (چهار صد و پنجاه و شش مرد: اربع مأة و سته و خمسون رجلاً)
- ۲- مبنیات (ضمیر، موصول، مرکب)

الف) ضمیر:

تعریف: کلمه ای که دلالت بر متکلم مخاطب یا غائبی که ذکرش گذشته دارد.

- اقسام: ۱- متصل مرفوعی، منصوبی، و مجروری ۲- منفصل مرفوعی و منصوبی
- حکم اتصال و انفصال ضماثر: در جایی که بتوان ضمیر را به صورت متصل آورد منفصل آوردنش جایز نیست مگر در جایی که ۲ ضمیر منصوبی متصل به هم داشته باشیم که اولی شان اعراف باشد.

ضمیر شأن:

تعریف: ضمیر غائبی است که بوسیله جمله بعدش تغییر می شود.

چند نکته در مورد ضمیر شأن:

- الف) اگر این ضمیر مونث باشد به آن قصه گویند
- ب) اگر عمده کلام مابعد مونث باشد نیکوست این ضمیر بصورت مونث بیاید.
- ج) این ضمیر تثنیه و جمع نمی شود متبوع واقع نمی شود و مفسرش همیشه جمله است.
- د) عامل در این ضمیر همیشه یا ابتداعیه یا نواسخش هستند.
- مواضع عود ضمیر لفظاً و ترتیباً به مابعد:

- ۱- در باب تنازع اگر عامل در اسم ظاهر دومی باشد و اولی راضمیر بدهیم
- ۲- در باب نعم و بئس چنانچه فاعلمان ضمیر باشد و مابعدش تمییز بیاید.
- ۳- اگر ضمیری مبدل منه و بدلش اسم ظاهری باشد.
- ۴- ضمیر شأن یا قصه

ب) موصول: (حرفی و اسمی)

تعریف موصول حرفی: هر حرفی که با صله اش تاویل به مصدر برود

اقسام موصول حرفی: أن، أنّ، لو، کی، ما
طریقه تاویل به مصدر بردن موصولات حرفی و مابعدشان: در آنّ، اضافه مصدر خبر به اسمش و در بقیه حروف اضافه
مصدر کلمه به فاعل یا نائب فاعلش

تعریف موصول اسمی: اسمی است که نیازمند صله می باشد.

اقسام موصول اسمی:

۱- مختص: (مذکر: الذی -الذان -الذین -الذین -الألی، مونث: التی -التان -التین -اللواتی -اللواتی -اللواتی - اللواتی - اللواتی)

۲- مشترک: مَنْ، ما، ائی، ال

در ترکیب «ماذا صَنَعْتَ» می توان گفت :

۱- ما مبتدا وذا خبر، ۲- ما مفعول مقدم وذا زائده و صَنَعْتَ فعل وفاعل، ۳- ماذا مفعول به مقدم و صنعت فعل وفاعل.

ج) مرکب مزجی:

تعریف: هر ترکیبی که نسبتی بین دو جزء آن نمی باشد.

اقسام و اعراب:

عددی (تضمنی): جزء دوم متضمن معنای حرفی می باشد و هر جزئی مبنی است مانند ۱۱ تا ۱۹ بغیر از ۱۲ در جزء اولش که معرب است.

غیر عددی: جزء اول: مبنی بر حرکتی است که در موقع ترکیب داشته بعلبک

جزء دوم: اگر قبل از ترکیب مبنی بوده: مبنی می ماند، اگر قبل از ترکیب معرب بوده: معرب است و غیر منصرف

• ۳- توابع :

نعت:

تعریف: کلمه ای که دلالت برمعنایی در متبوعش بکند.

اقسام: (حقیقی - سببی)

حقیقی: آنچه دلالت برمعنا درخود متبوعش کند.

سببی: آنچه دلالت برمعنا درمتعلق متبوعش کند.

حکم هر یک :

درنعت حقیقی تابعمان در ۴ مورد از ۱۰ مورد از متبوعش تبعیت می کند که عبارتند از (رفع ونصب وجر)، (تذکیر وتانیث)، (افراد وتثنیه وجمع) و(تعریف وتنکیر)

درنعت سببی: یا ضمیری که به موصوف بر می گردد را رفع می دهد که مانند نعت حقیقی در ۴ از ۱۰ مورد باید تبعیت کند مثل جاعت امرءتان کریمتان اب ویا اسم ظاهر را رفع می دهد که در ۲ از ۵ مورد یعنی اعراب وتعریف وتنکیر از متبوعش تبعیت می کند ودر تذکیر وتانیث مطابق فاعلش وهمیشه مفرد می آید مثل جاء الرجلان الفاضلهُ امهما

بدل:

تعریف: تابعی که مقصود اصلی درحکمی است که به ماقبل نسبت داده شده است.

اقسام: (کل از کل - جزء از کل - اشتمال - مباین)

۱- کل از کل: بدل درمعنا همان مبدل منه است. قال علی امیر المومنین علیه السلام

۲- جزء از کل: بدل درمعنا جزئی از مبدل منه است. رایت زیداً رأسه

۳- اشتمال: بدلمان لازمه مبدل منه است ولی نه کل آن ونه جزء آن است. سلب زیدٌ ثوبه

۴- مباین یا بداء است: (بدلی که برای مبالغه ذکر می گردد. حَبِيبِي قَمَرٌ شَمْسٌ)، و یا غلط است: (بدلی است که برای رفع اشتباه می آید. جائنی الفرس الشاه).

نکات:

۱- اسم ظاهر هیچگاه بدل کل از کل از ضمیر قرار نمی گیرد.

۲- ضمیر نه بدل از ضمیر ونه بدل از اسم ظاهر می باشد.

عطف به حروف:

تعریف: تابعی که تبعیت ماقبلش را در اعراب می کند بواسطه یکی از حروف عطف معرفی این حروف: واو، فاء، ثم، حتی، أم، أو، إِمَّا، بل، لا، لکن.

عطف اسم ظاهر به ضمیر متصل:

در ضمیر مرفوعی: جایز نیست مگر در سه مورد: ۱. آن ضمیر متصل بوسیله یک ضمیر متصل تاکید شده باشد. ۲. بین معطوف علیه و حرف عطف فاصلی بیاید. ۳. بین معطوف و عطفمان «لا» بی فاصل شود به شرطی که در کلام منفی باشد. در ضمیر منصوبی: جایز است بدون هیچ شرطی.

در ضمیر مجروری: جایز نیست مگر با اعاده جار.

عطف دو معمول بر دو معمول بایک حرف جر:

اگر عاملشان واحد است جایز می باشد. ضرب زیدٌ عمرًا و بکرٌ خالدًا

اگر عاملشان مختلف است جایز نیست مگر در صورتی که معطوف علیه اول مجرور و مقدم بر معطوف علیه مرفوع باشد. فی الدار زیدٌ والحجره عمرٌ

نکته: عطف فعل به شبه فعل و بالعکس جایز می باشد. یَخْرُجُ الحَيَّ من المیت و مُخْرِج المیت...

عطف بیان:

تعریف: تابعی است که شباهت می رساند صفت را در توضیح متبوعش

تفاوتش با صفت: ۱. صفت با معنای خودش متبوع را توضیح می دهد ولی عطف بیان دلالت بر ذاتی در خارج دارد و با آن ذات، متبوعش را توضیح می دهد. ۲. صفت معمولاً مشتق است و عطف بیان همیشه جامد.

شباهتش با صفت: در ۴ مورد از ۱۰ مورد تبعیت متبوعش را می کند.

تفاوتش با بدل: در بدل مبدل منته در حکم سقوط است و عامل نیز در حکم تکرار اما در عطف بیان هیچ یک از این ۲ شرط موجود نیست.

در مثالهای زیر:

۱- « هند قام ابوها زیدٌ» زید نمی تواند بدل باشد. به خاطر اختلاف در معنا

۲- « یا زید الحارثُ» الحارث نمی تواند بدل باشد به خاطر خلاف قاعده نحوی

۳- « جاء الضارب الرجل زیدٌ» زید نمی تواند بدل باشد به خاطر خلاف قاعده نحوی.

تاکید:

تعریف: تابعی که دلالت می کند بر تکرار متبوع یا شمول حکم برای تمامی افراد متبوعش

اقسام: (لفظی - معنوی)

لفظی: تکرار لفظ متبوع می باشد.

معنوی: نفس و عین: کلا و کلتا، کل و جمع، عامه، اجمع و اخواتش)

نفس و عین: ۱- در غیر تثنیه واجب است با متبوع شان تطابق داشته باشند اگر متبوع شان تثنیه بود بهتر است جمع باشند سپس مفرد و در آخر مثنی. جاء الزید ان أنفسهما، نفسها، نفساهم؛ ۲- ضمیری مطابق متبوع به آخر شان ملحق می شود.

کلا و کلتا: ۱- فقط برای تأیید مثنی به کار می روند. ۲- ضمیری مطابق متبوع به آنها ملحق می شود. کل و جمع: ۱- برای تأکید غیر مثنی به کار می روند. ۲- اگر مفردی با آنها تأکید شد باید حتماً صحیح الافتراق باشد (دارای جزء باشد). ۳- نیازمند ضمیر مطابق متبوعند.

عامّه: ۱- برای تأکید غیر مثنی به کار می روند. ۲- اگر مفردی با این کلمه تأکید شود باید حکماً صحیح الافتراق باشد. ۳- نیازمند ضمیر مطابق متبوعش می باشد.

جمع واخواتش: ۱- برای تأکید غیر مثنی به کار می روند. ۲- اگر مفردی را تأکید کند باید آن مفرد حکماً صحیح الافتراق باشد. ۳- خود این کلمات باید مطابق متبوع باشند. ۴- حتماً باید به همراه کل برای تأکید به کار روند. ۵- هر کدامشان به تبع کلمه قبلی استعمال می شود به ترتیب. ۶- اخواتش عبارتند از اکتع، أبتع، أبصع.

نکات :

۱- هیچگاه نکره بدون فایده تأکید نمی شود ولی در صورت وجود فایده تأکیدش بلا مانع می باشد مثلاً اشتریتُ عبداً کله

۲- هرگاه ضمیر متصل مرفوعی بخواهد بوسیلهٔ نفس و عین تأکید شود باید از قبل حتماً بایک ضمیر متصل تأکید شده باشد. قوموا انتم انفسکم

● ۴- اسماء عامل شبیه به افعال :

مصدر :

تعریف: حدیثی است که فعل از آن مشتق می شود.

عمل: اگر مفعول مطلق نیست مانند فعلش عمل می کند یعنی اگر لازم باشد لازم است و اگر متعددی فقط ولی اگر مفعول مطلق باشد یا جانشین فعلش نشده است که عمل نمی کند.

و یا جانشین فعلش شده که : بعضی می گویند عمل برای مفعول مطلق است، و بعضی دیگر می گویند عمل برای عامل محذوف است.

تقدم معمول مصدر بر آن : جایز نیست.

نکات :

- ۱- معمولاً مصدر به فاعلش اضافه می شود.
- ۲- مصدر اگر «ال» بگیرد عملکردش ضعیف می شود.

اسم فاعل :

تعریف: کلمه ای است که دلالت بر حدثی و فاعل آن حدث به وجه حدوث می کند.
شرایط عمل: اگر صله «ال» باشد مطلقاً عمل می کند به عمل فعلش اگر صله «ال» نباشد عمل می کند به ۲ شرط:
۱. تکیه داشته باشد به یکی از مبتدا نفی و استفهام و ذوالحال و موصوف. ۲. زمانش حتماً حال یا آینده باشد.

نکته : به گفته کسایی اسم فاعلی که خالی از «ال» باشد و نیز زمانش هم حال یا آینده نباشد، می تواند عمل کند و برای حرفش استناد کرده به این آیه: «وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعِيهِ بِالْوَسِيطِ» و گفته زمان باسط گذشته است. در حالی که در این آیه خداوند داستان ا صحاب کهف را به صورت زمان حال برای پیامبر بیان کرده فلذا زمان باسط حال می باشد و به همین جهت عمل کرده است و در اصطلاح به آن حکایت حال ماضی می گویند.

اسم مفعول :

تعریف: کلمه ای است که دال بر حدثی و مفعول آن حدث به نحو حدوث می باشد.
شرایط عمل: همگی مانند اسم فاعل می باشد.

صفت مشبیه :

تعریف: کلمه ای است که دلالت می کند بر یک حدث و فاعل آن حدث به نحو ثبوتی.

فرقش با اسم فاعل :

- ۱- صفت مشبیه فقط از لازم گرفته می شود به خلاف اسم فاعل.
- ۲- «ال» در اسم فاعل موصوله است و در صفت مشبیه تعریف است.
- ۳- اسم فاعل برای عمل شرط زمانی دارد خلاف صفت مشبیه.
- ۴- عمل صفت مشبیه گاهی خلاف فعلش است برخلاف اسم فاعل.
- ۵- وزن عروضی اسم فاعل با مضارعش همیشه یکی است به خلاف صفت مشبیه

نکته: علت اینکه صفت مشبیه از فعل لازم گرفته می شود اینست که چون بر افعال درونی دلالت می کند افعال درونی نیازمند عمل روی غیر نیستند.

اسم تفضیل:

تعریف: کلمه ای است که دلالت بر موصوفی وزیادی وصف آن به غیرش را دارد.
شرایط ساخت: از فعل ثلاثی، متصرف، تام، قابل تفضیلی که افعال غیر تفضیل از آن ساخته نشود.
بروزن: افعال در مذکر و فعلی در مونث.

وجوه استعمال:

اسم تفضیل با «من» استعمال می شود که در اینصورت مفرد مذکر است دائماً
اسم تفضیل با «ال» استعمال می شود که در اینصورت مطابق موصوف است دائماً

اسم تفضیل اضافه می شود که اگر :

- ۱- موصوف داخل در مضاف الیه هست (یعنی قصد تفضیل بر مضاف الیه شده) جایز است مطابقت و عدمش مثل الزیدان اعلم الناس یا اعلمنا الناس
- ۲- و اگر موصوف داخل در مضاف الیه نیست (یعنی قصد تفضیل بر مضاف الیه نشده) واجب است مطابقت مانند: مثل یوسف احسن اخوته

عمل آن: (نصب و رفع)

عمل نصبی: به عنوان مفعول به ندارد اجماعاً ولی حال، تمییز، مفعول فیه وله می گیرد.
عمل رفعی: در ضمیر مستتر صحیح است اجماعاً

اما در اسم ظاهر: ۱- در مجموع قلیل است. ۲- زیاد است فقط درجایی که اسم ظاهر بین ۲ ضمیر بیاید که اولی به موصوف و دومی به اسم ظاهر برگردد.

• ۵- غیر منصرف (اسباب منع صرف اسم)

تعریف: اسمی است که کسره و تنوین نمی گیرد.

اسباب منع صرف: عجمه، علمیت، وصفیت، وزن الفعل، جمع، تانیث، ترکیب، ان، زائده

علت غیر منصرف شدن یک کلمه :

یا یک سبب جانشین ۲ سبب شده : ۱. جمع ۲. تانیث با الف مقصوره و ممدوده
یا دوسبب در یک کلمه که عبارتند از : ۱- علمیت بایکی از عجمه ، عدل ، تانیث به تاء و معنوی، وزن الفعل ، ان زاید، ترکیب.

۲- و یا وصفیت با یکی از عدل، ان زاید، وزن الفعل.

توضیح تفضیلی هر سبب:

عجمه: یعنی هر زبان غیر عربی که ۱- در عربی علم باشد. ۲- قبل از انتقال به عرب علم بوده باشد. ۳- بیشتر از ۳ حرف باشد مطلقاً.

تانیث :

لفظی: به الف جانشین ۲ سبب و به «تاء» به شرط علمیت غیر منصرف است

معنوی :

الف) یا بیش از ۳ حرف باشد که اگر علم باشد غیر منصرف است

ب) یا فقط ۳ حرف است: که اگر متحرک الوسط باشد ، و یا اگر ساکن الوسط باشد و عجمی: در صورتی که علم باشد غیر منصرف است .

و در صورتی که عربی است + علمیت جایز است که منصرف و غیر منصرف باشد.

عدل:

تعریف: یعنی تغییر از صیغه اصلی به صیغه دیگر

اقسام عدل: ۱. حقیقی که با وصف جمع می شود. ۲. تقدیری که با علم جمع می شود.

ان: ۱- اگر در اسم علم باشد سبب منع صرف می شود. ۲- اگر در وصف باشد به شرطی که مؤنثش به «تاء» نباشد غیر منصرف است.

ترکیب مزجی: اگر علم باشد غیر منصرف می شود.

وزن الفعل: مراد از وزن الفعل وزنی که مخصوص فعل است یا اگر مشترک بین اسم و فعل است یکی از حروف «تین» بر سرش آمده باشد و اینکه با چه چیزهایی جمع می شود: ۱. علمیت ۲. وصفیت اگر مؤنثش با «تاء» نباشد.

وصفیت: اگر با وزن الفعل جمع شود غیر منصرف می شود به شرطی که در اصل وضعش برای وصف بودن وضع شده باشد و مؤنثش «تاء» نگیرد.

نکته: تمامی موارد گفته شده در شرایط خاص هم تنوین وهم کسره می گیرند.

الحدیقه الثالثه: فیما یتعلق بالافعال

خلاصه حدیقه سوم

مضارع

الف) مرفوع: در صورت خالی بودن از ناصب و جازم

ب) منصوب بواسطه: أن، لَنْ، كَى، إِذْن

ج) مجزوم بواسطه:

۱- عواملی که یک فعل را جزم می دهند: لم، لما، لام امر، لاء نهی

۲- عواملی که ۲ فعل را جزم می دهند: إن، إذما، من، ماو...

افعال مدح و ذم: نعم، بئس، ساء، حبذا، لاحبذا

افعال تعجب: ما افعال، افعال به

افعال قلوب: عَلِمَ، رَأَى، ظَنَّ و...

باب تنازع

نواصب مضارع

آن: ۱- بر سر هر مضارعی که بیاید آنرا مشکوک الوقوع و موول به آینده می کند (أَنْ تصوموا خیر لکم). ۲- حرف مصدری است که مضارع ما بعدش را تاویل به مصدر می برد. ۳- این حرف بعد از ماده «عَلِمَ»، مصدریه نیست بلکه مخففه از ثقلیه است ولی بعد از ماده ظن و ذو وجهین می باشد. یعنی هم می توان مصدریه باشد وهم نباشد.

لن: ۱- فعل مضارع را منفی می کند. زمانش را مختص آینده می کند. نفی اش را تاکید می کند (قیل: نفی را ابدی می کند) لن ترانی یا موسی

کی: معنایش سببیت می باشد. اسلمت کی ادخل الجنه

إذن: ۱- برای جواب و جزا می آید. ۲- ناصب فعل می باشد. به سه شرط: الف) صدارت طلب باشد. ب) مباشر با فعلش باشد مگر فاصله به قسم. ج) معنای آینده بدهد.

نکته:

این حرف بعد از «واو» و «فاء» هم می تواند ناصب باشد و هم ملغای از عمل باشد، یعنی اگر «واو» یا «فاء» استینافه باشند إذن ناصب است و اگر عاطفه باشند ملغی است.

أن مقدر:

به تقدیر جوازی: ۱- اگر فعل مضارعی عطف با سم صریح شده باشد ماقبلش حتماً آن وجود دارد مثل اعجبنی قیامک و تخرج. ۲- اگر بر سر فعل مضارعی لام کی (علت) بیاید به شرطی که این فعل همراه لای نافیه نباشد تقدیر آن جایز است مثل أسلمت لادخل الجنة و اگر فعلمان همراه لای نافیه باشد، اظهار آن واجب است. لئلا یضرب

به تقدیر وجوبی: ۱- بعد از لام جحدود (لام برسر خبرکان منفی) ماکان الله لیعذبهم. ۲- بعد از کلمه «أو» بمعنی «إلی یا الا» لألذمنک أوتاتینی حتی. ۳- بعد از فاء سببیت در جواب اشیاء سته لا تعص و فتعذب. ۴- بعد از «واو» معیت در جواب اشیاء سته لا تعص و تعذب. ۵- بعد از «حتی» به معنای «الی یاکی» به شرطی که زمان فعلش مستقبل باشد. اسمت حتی أدخل الجنة

جوازم مضارع :

عواملی که یک فعل را جزم می دهند :

۱ و ۲- لام امر و لام نهی که هر دو معنای طلبی دارند.
۳ و ۴- لم ولما (وجوه اشتراک: الف) هر دو جازم هستند ب) و هر دو معنای مضارع را ماضی می کنند.
وجوه افتراق لم ولما: الف) لم با ادات شرط مصاحبت می کند بخلاف لما. ب) درلما با وجود قرینه می شود فعلش را حذف کرد خلاف لم. ج) درلما انتظار وقوع هست خلاف لم. د) درلما نفی تا زمان تکلم هست خلاف لم).

عواملی که دو فعل را جزم می دهند:

معرفی: إن، إما، من، اما، متی، آی، آین، أنى، حیثما، مهما، آیان.
خ صو صیات: ۱- دوتای اولی حرف وبقیه اسمند بنابر مشهور. ۲- بر سر دو جمله می آیند و در صورت فعلیه بودن دو جمله افعال را لفظاً یا محلاً جزم می دهند. ۳- جمله شرط همیشه فعلیه می باشد (عند البصریین).

حالات اعرابی ۲ فعل شرط و جزا:

۱- اگر هر دو مضارعند هر دو لفظاً مجزوم می شوند. ۲- اگر هر دو ما ضیند هر دو محلاً مجزوم می شوند. ۳- اگر اولی مضارع و دومی ماضی است اولی لفظاً و دومی محلاً مجزوم شود. ۴- اگر اولی ماضی، دومی مضارع اولی محلاً مجزوم می شود و دومی جایز الوجهین (۱- جزم مضارع بنابر اصل و ۲- عدم جزم مضارع به خاطر مطابقت بالفظ ماضی) آمدن فاء برسر جزاء :

ضابطه کلی: هر جزایی که نتواند شرط واقع شود و جواباً فاء برسرش می آید.

موارد وجوب :

- ۱- اگر جمله جزا اسمیه باشد من جاء بالحسنه فله عشر امثالها .
 - ۲- اگر جمله جزا انشائیه باشد إن جاء زيدٌ فاکرمه .
 - ۳- اگر جمله جزا فعل جامد باشد إن جاء زيدٌ فعسی أن تکرم .
 - ۴- اگر جمله جزا ماضی مقرون به قد باشد إن یسرق فقد سرق أخٌ من قبل .
- إن مقدره : فعل مضارع بعد از اشیاء خمسہ (امر — نهی — تمنی — عرض — استفهام) مجزوم می شود به إن مقدره به شرطی که آن فعل مضارع سبب برای فعل ماقبل باشد تَعَلَّمَ (إن تتعلم) تنجحُ.

۲- افعال مدح و ذم :

تعریف: افعالی که وضع شده اند برای انشای (ایجاد) مدح و ذم نعم الرجل زيدٌ

اقسام: مدح (نعم، حبذا) ذم (بئس، ساء، لاحبذا)

حکم فاعلش: ۱. محلی به «ال» مثل نعم الرجل زيدٌ. ۲. مضاف به محلی به «ال» نعم غلام الرجل زيدٌ. ۳. ضمیر مستتری که بعدش تمییز بیاید نعم رجلا زيدٌ.

نکته: در کلمه حبذا ولا حبذا فاعل همیشه «ذا» می باشد.

ترکیبشان: یا یک جمله می باشد (نعم الرجل «خبر» زيدٌ «مبتدا») یا دو جمله باشد (نعم «فعل» الرجل «فاعل» «هو» «مبتدای محذوف» زيدٌ)

إن قلت: مادر جمله خبریه نیازمند عائد هستیم در حالی که در ترکیب اول ضمیر عائدی به مبتدا نداریم؟ یکی از مواردی که نیازمند ضمیر عائد نیستیم اینکه در خبرمان لفظ عامی باشد که مبتدا را شامل شود (رجل شامل زيد می شود)

نکات :

۱. به مثل «زيد» در مثالهای فوق مخصوص می گویند.
۲. می توان در حبذا ولا حبذا قبل ویا بعد از مخصوص حال یا تمییز آورد که البته موافق مخصوصمان باشند (حبذا امراه هند - حبذا زيدٌ راکبا).
۳. مخصوص حتما باید مطابق فاعل باشد مثل بئس نساء الرجل هندات.

۳- افعال تعجب :

تعریف: افعالی هستند که برای ایجاد تعجب وضع شده اند.

معرفی صیغ: ماأفعله، افعِل به

شرایط ساختشان: ساخته می شود از فعل، ثلاثی، تام، متصرف، قابل تفصیل (به خلاف موت)، که دلالت بر نقص، زینت و رنگ نکند که اگر شرایط را نداشت از ماأشد اشدد به ساخته می شود.

ترکیبشان:

ما افعله: ۱- ما «مبتدا» نکره محضه بمعنی شیء و افعله «خبرش»، ۲- ما «مبتدا» موصوله افعله «صله» و خبر جمله «شیء عظیم» محذوف

افعل به: ۱- افعِل: فعل و فاعل، ب: زائده، ه: مفعول به ۲- افعِل: فعل و فاعل، ب: تعدیه، ه: مفعول به ۳- افعِل: فعل، ب: زائده، ه: فاعل (سیبویه)

۴- افعال قلوب :

تعریف: افعالی هستند که بر سر جمله اسمیه داخل می شوند تا بیان کنند منشا صدور آن جمله اسمیه یقین است یا ظن و اسم و خبر به عنوان مفعول اول و دوم می شوند.

اقسام: (دال بر یقین و ظن)

دال بر یقین: وَجَدَ، أَلْفَى، انْهَمَ الْفَوَا بَانْهَمَ ضَالِیْنِ (یقینا اجدادشان ضالین هستند)

دال بر ظن: زَعَمَ، جَعَلَ، زَعَمَ الذِّیْنِ كَفَرُوا أَنْ لَنْ یَبْعَثُوا

دال بر هر دو و یقین غالبی: عَلِمَ، رَأَى، انْهَمَ یرونه بعیدا و نراه قریبا (آنها گمان دارند دوراست و ما یقین داریم نزدیک است)

دال بر هر دو و ظن غالبی: ظَنَّ، خَالَ، حَسِبَ، حَسِبْتَ زَیْدًا قَائِمًا (گمان کردم زید ایستاد)

قواعد اختصاصی این افعال :

۱- حذف یک مفعول به تنهایی در این افعال جایز نیست (چون سابقا مبتدا و خبر بوده اند) اما هر دو مفعول می توانند با هم حذف شوند و فعلمان به قرینه معنا می دهد.

۲- اگر افعال قلوب بین مبتدا و خبر قرار گیرند یا بعد از مبتدا و خبر قرار گیرند: الف) جایز است آن دورا نصب دهند ب) جایز است ملغای از عمل شوند که اصطلاحا به ملغای از عمل الغا شدن گویند مانند: علمت قائما یا زید علمت قائم.

۳- اگر مابعد افعال قلوب صدارت طلب بیاید (استفهام، نفی، لام، تاکید، قسم) واجب است ملغای از عمل شوند ولی محلا عمل می کنند علمت مازید قائم (سر مسد ۲ مفعول)

فرق الغا و تعلیق: ۱- الغا کردن فعل جایز است ولی تعلیق شدن فعل واجب است - 2. الغاء اگر صورت گرفت نه عمل لفظی هست و نه محلی ولی در تعلیق حتما عمل محلی داریم و لفظی نداریم.

• ۵- باب تنازع :

تعریف: هرگاه دو عامل بر سر معمولی واحد (ظاهر) تراغ داشته باشند.

کدام یک از دو متنازع فعل عامل است :

بصریون می گویند: دومی عامل است به سه دلیل ۱. دومی نزدیکتر است ۲. اگر اولی عامل شود بین اولی و معمولش یک اجنبی فاصله می شود ۳. اگر اولی عامل بود عطف به جمله قبل از کامل شدن جمله قبل صورت می گرفت .
کوفیون می گویند: اولی عامل است به دو دلیل ۱. چون مقدم است و اولویت با اولیت است ۲. اگر دومی عامل بود باید به اولی ضمیری بدهیم که لفظاً و ترتیباً به مابعد می خورد.

نیاز فعل مهمل :

اگر فاعل بود: ضمیری مطابق با متنازع فیه به آن می دهیم.

اگر مفعول بود یا فعلمان دومی است که ضمیری مطابق متنازع فیه به آن می دهیم. یا فعلمان اولی است که به آن ضمیری نمی دهیم (چون فضله قابل حذف است).

در مثل عبارت «حسبنی و حسبتهما الزیدان منطقا»:

از باب تنازع خارج می شویم زیرا متنازع فیه ما با ضمیری که باید به یکی از دو فعل بدهیم متناسب نمی شود فلذا می نویسیم حسبنی و حسبتهما منطلقین الزیدان منطلقاً.

الحدیقه الربعه: فی الجمل و ما یتبعها

خلاصه حدیقه چهارم

جمله

اقسام جمله: اسمیه و فعلیه

جمله از جهت اعراب

الف) محل اعراب دارند: (خبریه ، حالیه تابع مفرد ، تابع جمله محل اعراب دار ، مقول قول ، مضاف الیه ، جواب شرط جازم)

ب) محل اعراب ندارند: (مستأنقه ، معترضه ، تفسیریه ، صله ، جواب قسم ، جواب شرط غیر جازم ، تابع جمله بدون محل اعراب ، احکام جارومجرور)

جمله:

تعریف: قولی که متضمن دو کلمه است بالاسناد

فرق جمله و کلام: جمله ممکن است یصح السکوت باشد و ممکن است نباشد اما کلام حتما همیشه باید یصح السکوت باشد پس هر کلامی جمله است ولی هر جمله ای کلام نیست.

اقسام: (اسمیه - فعلیه)

۱- اسمیه که ممکن است با اسم شروع شود. زید قائم

۲- ممکن است با اسم موول شروع شود. ان تصوموا خیر لکم

۳- و یا ممکن است با حرفی که مابعدش اسم است شروع شود (چون لاعبره بالحرف) ان زیدا قائم

جمله فعلیه: ممکن است با فعل شروع شود. قام زید

یا ممکن است با حرف شروع شود هل قام زید

و یا ممکن است با حرفی که فعلش مقدر است شروع شود. هلا زیدا ضربت

و یا ممکن است با حرفی که جانشین فعل شده شروع شود یازید

نکات :

۱. اگر جمله ای خبر واقع شود به آن جمله اصطلاحاً صغری می گویند و در اینصورت به کل جمله اسمیه نیز کبری می

گویند مثل زید تام ابوه که تام ابوه صغری و کل جمله کبری است.

۲. گاهی مواقع جمله صغری و کبری به دواعتبار است مثل زید بوده غلام منطلق که ابوه علامه منطلق صغرای کل جمله

است و غلامه منطلق صغرای جمله ابوه غلامه منطلق است

۳. گاهی مواقع نه جمله صغری و نه کبری داریم زید قائم

الف) جملاتی که محل اعراب دارند:

۱- خبریه:

تعریف: اگر جمله ای که در خبر مبتدا یا خبر یکی از نواسخ می آید. محل اعراب: اگر خبر مبتدا، خبر آن، ولای نفی جنس با شند محلا مرفوع هستند و اگر خبر کان و خبر ما لای شبیه به لیس باشند محلا منصوب هستند.

جمله خبریه همیشه نیازمند عائد است: که یا مذکور است مثل زید ابوه قائم. یا مقدر مثل الثمن منوان (منه) بدرهم مگردر ۴ مورد:

- ۱- مثل لفظ مبتدا در خبر آمده باشد (الحاقه مالحاقه).
- ۲- جنس مبتدا در خبر آمده باشد (زید نعم الرجل).
- ۳- در خبر اسم اشاره باشد که به مبتدا برگردد (لباس التوی ذلک خیر).
- ۴- خبر در معنا همان مبتدا باشد (قولی حسبی الله).

۲- جمله حالیه:

تعریف: جمله ای که ترکیب کل آن جمله حال و محلا منصوب است. شرایط: ۱- خبریه باشد. ۲- حرف استقبال بر سرش نیامده باشد. ۳- رابط داشته باشد.

رابط جمله حالیه:

در جمله اسمیه: ضمیر واو یا هردو با هم و در جمله فعلیه اگر: آن جمله مضارعیه مثبت بدون قد باشد رابط فقط ضمیر، اگر مضارعیه مثبت همراه با قد باشد رابط ضمیر و واو با هم، و اگر غیر از دو مورد فوق باشد رابط مانند اسمیه می باشد.

نکته: اگر جمله ماضویه بدون قد، حال قرار گیرد باید حتما یک قد برای آن در تقدیر گرفته شود.

۳- جمله مفعول به:

تعریف: جمله ای که در معنا مفعول می باشد.

جایگاه: ۱- بعد از ماده قول مثل قال انی عبدالله ۲- مفعول دوم باب علمت مثل: علمت زیدا قام ۳- مفعول سوم باب علمت مثل: اعلمت بکرا زیدا قام ۴- مفعولی که عاملش معلق از عمل شده مثل: لنعلم ایّ الحزبین احصی نکته: از بین موارد فوق فقط مورد اول می تواند نائب فاعل قرار گیرد.

جمله مضاف الیه:

تعریف: جمله ای که بعد از ظروف می آید یعنی مضافش ظرف می باشد.

حالات: یا مابعد ظرف زمان می آید: والسلام عَلَیَّ یوم ولدت

یا ما بعد ظرف مکان می آید و در میان ظروف مکان فقط «حیث» به جمله اضافه می شود و آنهم غالباً به جمله فعلیه. رزقهم من حیث لایشعرون

۵- جمله جواب شرط جازم که به دوش شرط مجزوم می شود:

۱- ادات شرط جازم حتما برسرش بیاید نه غیر جازم (من یضلل الله فلا هادی له)، ۲- برسر جمله جواب شرط حتما «فاء» یا «اذا» «فجائیه» بیاید (إن تصبهم سیئه بما قدّمت یداه إذا هم یقنطون).

۶- جمله ای که تابع از یک مفردی باشد

به حسب اعراب آن مفرد اعراب محلی می گیرد. (واتقوا یوما ترجعون فیهِ الی الله)

۷- جمله ای که تابع برای جمله ای باشد

که آن جمله: خودش محل اعراب داشته باشد به حسب اعراب آن جمله اعراب می گیرد (زبدقام وقعدابوه) نکته: وقتی دو جمله پشت سرهم بیایند دومی به شرطی می تواند بدل از اولی باشد که بهتر منظور جمله اول را برساند. مثل تقول له إرحل لا تقیمن عندنا که جمله دوم بدل از إرحل است.

• (ب) جملاتی که محلی از اعراب ندارند :

۱- جمله مسأئقه: جمله ای است که یا : ۱- کلام با آن شروع می شود. ۲- یا اگر در وسط کلام است قطع از ماقبلش می باشد. و اگر جمله ای که عامل است مؤخر از معمولهایش بشود مسأئقه است.

۲- جمله معترضه:

تعریف: جمله ای که بین دوشی فاصل می شود که از شأن آن دو شئی اینست که اجنبی بین دو فاصل نشود. از مصادیقش: جمله عاملی که بین دو معمولش فاصل شده (زید علمت قائم) جایگاه واقع شدن اجنبی بین: فعل و معمولش مبتدا و خبرش موصول وصله اش قسم و جوابش موصوف و صفتش مضاف و مضاف الیهش سوف و فعلش و... و...

۳- جمله مفسره :

تعریف: هر جمله ای که می آید و توضیح یا تفسیری برای جمله ماقبلش می دهد (إنّ مثل عیسی عندالله کمثل آدم خلقه من تراب)

محل اعرابش: علی الصح (محل ازاعراب ندارد)، قیلی (محل جمله ماقبل را دارا می باشد).

۴- جمله جواب شرط غیر جازم و یا اینکه شرطمان جازم است ولی برسر جزا «فاء» یا «اذا» فجائیه نیامده است: محلی ازاعراب ندارد (اذا جئتني اكرمتك، إن تقم، أقم)

۵- جمله صله موصول:

و شرایط جمله صله اینست که: ۱- خبریه باشد (انشائیه نباشد)، ۲- برای مخاطب معلوم باشد چون باید رفع ابهام کند، ۳- ضمیر عائدی مطابق موصول داشته باشد که اگر این ضمیر منصوبی بود جایزالحذف است.

۶- جمله جواب قسم :

محلی ازاعراب ندارد.

نکته ۱: هرگاه شرط و قسم باهم در یک جمله بیایند هر کدام مقدم شده باشد جواب می خواهد و جواب دیگری به قرینه حذف می شود.

نکته ۲: اگر در جمله ای هم شرط داشته باشیم و هم قسم اگر چیزی که نیازمند خبر است (مبتدا) بر شرط و قسم مان مقدم شده باشد در این صورت مطلقاً (چه شرط مقدم یا قسم) جواب را برای شرط می آوریم. (زید والله أن یقم، أقم: جواب شرط) ۷- جمله ای که تابع است از جمله ای که محلی ازاعراب ندارد: مثل جاءنی الذی زارنی واکرمه

• احکام ظرف و جار و مجرور:

۱- جار و مجرور و ظرف بعداز:

نکره محضه صفت می باشند. رجل علی الفرس
معرفه محضه حال می باشند. زید علی الفرس

معرفه و نکره غیر محضه ذو وجهین باشد. رایث رجلا علی الفرس، الرجل علی الفرس

۲- ظرف و جار و مجرور اگر: صله، صفت، خبر، و یا حال قرار گیرند متعلق به افعال عموم واجب الحذف می باشند. زید فی الدار ای کان فی الدار: (کان تامه)

۳- اگر ظرف و جار و مجرور متعلق به افعال عموم محذوف باشند یا تکیه بر یکی از نفی یا استفهام داشته باشند می توانند اسم ظاهر را رفع دهند. أفی الله شک «فاعل» ، ما عندی احد «فاعل»

منبع: کتاب الصمدیه حدیقه الاولیٰ الی الرابعه